

سپاه تبلیغ

آثار سیاسی شکست مسلمانان در نبرد «احد» پس از پایان جنگ کاملاً آشکار بود، با اینکه در برابر دشمن پیروز، ایستادگی نشان داده و از بازگشت مجدد او مانع شده بودند. مع الوصف - پس از حادثه «احد» تحریکات داخلی و خارجی برای برافکندن اسلام رو به فزونی گذارد، منافقان و یهودان مدینه، و مشرکان خارج از شهر و قبیله‌های مشرک دور دست، فوق‌العاده جرات پیدا کرده از تحریک و توطئه چینی و گردآوری سپاه و سلاح علیه اسلام خود - داری نمی نمودند.

پیامبر اسلام با کمال مهارت تحریکات داخلی را خاموش می‌کرد، و قبائل خارج را که قصد هجوم به مدینه داشتند با اعزام سربازان مجاهد سرکوب می‌ساخت.

گزارش رسید که قبیله بنی‌اسد، در صد تسخیر مدینه و قتل و غارت اموال مسلمانان هستند، پیامبر فوراً یک دسته صد و پنجاه نفری را بفرماندهی «ابوسلمه» روانه منطقه توطئه کنندگان ساخت، دستور داد که نقطه اصلی سفر را پنهان سازد و از بیراهه برود، روزها استراحت کند، و شب‌ها راه پیمائی نماید، او دستور پیامبر اسلام را عمل کرد. شبانه قبیله بنی‌اسد را محاصره نمود، و توطئه را در نقطه خفه ساخت، و پیروزمندان با مقداری از غنایم جنگی مدینه بازگشت.

نقشه‌ماهرانه برای کشتن رجال تبلیغ

پیامبر اکرم با اعزام دسته‌های نظامی نقشه‌های توطئه چینیان را نقش بر آب می‌کرد، و با اعزام گروه تبلیغی میان قبائل و مراکز جمعیتها، قلوب قبائل بیطرف را بسوی معارف اسلام جلب مینمود.

مبلغان ورزیده که حافظ قرآن ، واخبار و کلمات پیامبر بودند ، از جان و دل حاضر بودند با مخاطره افکندن جان خود عقائد اسلامی را با روشترین بیان ، و واضحترین اسلوب بگوش مردم دور دست برسانند .

پیامبر با اعزام دسته‌های نظامی و گروه تبلیغی به دو وظیفه سنگین مقام شامخ نبوت قیام مینمود .

در حقیقت ، اعزام دسته‌های نظامی ، برای آرام نگاه داشتن و از بین بردن ناامنی و خفقان بود تا در سایه امنیت و آزادی گروه تبلیغی بوظیفه خطیر خود که حکومت بر قلوب ، و راهنمایی افکار بود قیام نمایند .

ولی برخی از قبائل وحشی و پست با گروه تبلیغی که نیروهای معنوی اسلام بودند ، و هدفی جز ترویج خداپرستی و ریشه کن ساختن کفر و بت پرستی نداشتند ، از در حيله و تزویر وارد شده و اینها را بوضع رقت باری بقتل میرسانیدند . اکنون بسر گذشت عده‌ای از مبلغان ورزیده اسلام که شماره آنها را ابن هشام شش ، و ابن سعد ده نفر می نویسد ، توجه فرمائید :

گشتار پیر حمانه مبلغان اسلام

گروهی از قبائل اطراف ، برای کم کردن نیروی اسلام و گرفتن انتقام ، از در حيله وارد شده و بحضور پیامبر شرفیاب شدند و چنین گفتند :

ای پیامبر خدا ! قلوب ما بسوی اسلام متوجه شده است . و محیط ما برای پذیرش اسلام آماده گئی دارد . لازمست گروهی از یاران خود را همراه ما اعزام فرمائید که حقیقت آئین خدا را بما بنمایند ، و قرآن را بما بیاموزند و ما را از حلال و حرام خدا آگاه سازند .

وظیفه مظاهری پیامبر است ، که بندگان این گروه که نمایندگان قبیله‌های بزرگی بودند پاسخ مثبت بدهد و وظیفه مسلمانان است که بهر قیمتی تمام شود از این فرصت استفاده نمایند . لذا - پیامبر اکرم دسته‌ای را فرماندهی و مرشد ، همراه نمایندگان قبائل بان نقاط فرستاد .

این دسته همراه نمایندگان از مدینه خارج و از قلمرو قدرت مسلمانان دور شدند ، و بنقطه‌ای بنام «رجیع» رسیدند در آنجا نمایندگان قبائل نیات پلید خود را برآز کردند ؛ و بکمک قبیله دهذیل ، تصمیم گرفتند که افراد اعزامی را دستگیر نمایند و نابود کنند .

مسلمانان در آن نقطه در حالی که گروه انبوهی مسلح آنها را احاطه کرده بودند پناهگاهی

جز قبیضه‌های شمشیر خود ندیدند ، دست به قبیضه‌های شمشیر برده و برای دفاع از خود آماده گردیدند ولی دشمنان آنان ، قسم یاد کردند که ما منظوری جز دستگیری شما نداریم ، و مقصد ما اینست که شمارا بمقامات قریش، زنده تحویل دهیم و در برابر آن مبلغی از آنها بگیریم . مسلمانان بیکدیگر نگر بستند و بیشتر آنها تصمیم گرفتند که نبرد کنند و با آنها گفتند : ما از مشرک و بت پرست پیمان نمی‌پذیریم ، سپس دست بشمشیر بردند و مردانه در راه دفاع از اسلام و تبلیغ آئین حق جان سپردند .

ولی سه نفر بنامهای : زید ، حبیب و طارق ؛ شمشیرها را غلاف کردند و تسلیم شدند . در نیمه راه «طارق» از تسلیم شدن خود ندامت و پشیمانی پیدا کرد ، دست از بند رها ساخت ؛ و شمشیر بدست گرفت و بطرف دشمن حمله آورد ، دشمنان عقب نشستند و با پرتاب کردن سنگ و او را بزانو درآوردند. آنقدر باوسنگ زدند که بروی زمین افتاد و جان سپرد و در همانجا بخاک سپرده شد .

ولی دواسیر دیگر به مقامات رسمی کفار مکه تحویل داده شد و در برابر آن ، دواسیر که از قبیله اسیر کنندگان بودند آزاد شدند .

«زید» را صفوان امیه که پدرش در جنگ بدر کشته شده بود خریداری نمود که انتقام پدر را با کشتن یک مبلغ اسلامی بگیرد ، قرار شد در یک اجتماع با عظمت «زید» بدار آویخته شود ؛ چوبه دار در «تعمیم» نصب گردید ، قریش و یاران آنها در آن نقطه در روز مخصوصی گرد آمدند ، محکوم در کنار چوبه دار ایستاده و چندناهیه بیش از عمر او باقی نمانده بود .

«ابوسفیان» که فرعون مکه بود ، و در تمام حوادث دست او پشت پرده کار میکرد ، رو بزید کرد و گفت : ترا بخدائی که باو ایمان داری سوگنده یدهم ، آیا می‌خواهی که محمد بجای تو کشته شود ، و تو آزادشوی و بخانه خود برگردی ؟

زید با کمال شجاعت گفت : من هرگز راضی نمی‌شوم که خاری در پای پیامبر فرورود ، اگر چه بقیمت آزادی من تمام شود ، پاسخ زید ، حال ابوسفیان را دگرگون ساخت و از کثرت علاقه یاران محمد ، فوق‌العاده تعجب کرد و گفت : در طول عمر خود یاران هیچ کس را مثل اصحاب محمد نیافتم ؛ که تا این حد فداکار و علاقمند باشند .

چیزی نگذشت ، که زید بالای چوبه دار ظاهر گردید و مرغ روح او بسوی جهان

دیگر شرافت ، و در راه دفاع از حریم حقیقت و نشر آئین اسلام و مبارزه با شرک دست از زندگی شست .

فردوم «حبیب» مدتها بازداشت شد ، شورای مکه تصمیم گرفت که او را نیز در «تنعیم» بدار بزنند ؛ مراسم دار آویختن برقرار گردید ، در کنار چوبه دار ، «حبیب» از مقامات رسمی مکه رخصت طلبید که دو رکعت نماز بخواند ، او دو رکعت نماز با کمال اختصار خواند ، سپس زوبسرا ن قریش کرد و گفت : اگر نبود که گمان کنید من از مرگ ترسو و واهمه دارم ، بیش از این نماز میخواندم و رکوع و سجود نماز را طول میدادم ، سپس روی چهار پایه قرار گرفت هنگامیکه طناب بگردن او انداختند ، روی با سمان کرد و گفت : خداوند ! ما بمأموریتی که از جانب پیامبر داشتیم عمل کردیم ، و بنا بقول ابن هشام ج ۳ ص ۱۷۰ ؛ این شعر را با چند شعر دیگر خواند :

فوالله ما ارجو اذامت مسلما ﴿﴾ علی ای جنب کان فی الله مصرعی
وذلك فی ذات الاله و ان یثأ ﴿﴾ یبارک علی اوصال شلو ممزغ

«بخدا سوگند اگر مسلمان به یرم غصه ای ندارم که در هر منطقه بخاک سپرده شوم ، این مرگه رقت بار من در راه خدا است . و اگر او بخوهد ، این شهادت را بر باقیمانده اعضا قطعه قطعه من مبارک میسازد .»

این حادثه جانگداز حال پیامبر را دگرگون و همه مسلمانان را غرق اندوه کرد . «حسان بن ثابت» شاعر زبردست مسلمانان اشعار غم انگیزی سرود که در سیره ابن هشام نقل شده است پیامبر اکرم از این نگران بود که جریان تکرار شود ، و از این راه سپاه تبلیغ که باز حتمهای زیادی تربیت میشدند ، ضربه های غیر قابل جبرانی ببینند . از این بعد باید مسلمانان با کمال حزم و احتیاط قدم بردارند ، و این نیروی معنوی مقدس که بالاتراز مجاهدان صحنه های جنگ هستند دستخوش سوء قصد گروهی پلید نشوند .

فاجعه بئر معونه

سال سوم هجرت با تمام حوادث تلخ و آموزنده خود پایان یافت و سال چهارم هجرت با هلال محرم آغاز گردید ، در ماه صفر همین سال ، «ابو براء» وارد مدینه شد ، رسول خدا او را بدین اسلام دعوت نمود ، او نپذیرفت ، ولی بظاهر از اسلام دوری هم نجست ، بحضرتش عرض کرد : اگر سپاه تبلیغ نیرومندی را روانه صفحاهای نجد کنید ، امید است ایمان بیاورند ، زیرا اتمایلات آنها به توحید زیاد است ، پیامبر فرمود : از حيله و مکر ، عداوت و دشمنی مردم

«نجد» خاتم ، میترسم جریان فاجعه در جمیع که منجر بکشته شدن رجال علمی و تبلیغی گردید ، تکرار شود «ابو براء» گفت : ستون اعزای شما در پناه من باشند و من ضمانت میکنم که آنها را از هر حادثه سوء حفظ نمایم .

چهل نفر از رجال علمی اسلام که حافظ قرآن و احکام بودند ، بفرماندهی «منذر» رهسپار منطقه «نجد» گردیدند ، و در کنار «بئر معونه» منزل کردند ، پیامبر نامه ای که مضمون آن دعوت بآئین اسلام بود یکی از سران «نجد» بنام «عامر بن الطفیل» نوشت ، یک نفر از مسلمانان مأمور شد ، که نامه رسول خدا را به عامر برساند ، او نه تنها نامه رسول خدا را نخواند ، بلکه حامل نامه را بقتل رسانید ، و از عشایر و قبائل اطراف کممکه طلبید و منطقه ای که سپاه تبلیغی در آنجا مریکزداشتند بانیروهای «عامر» محاصره شد .

سپاه تبلیغی اسلام ، نه تنها مبلغان ارشد و زبردست بودند بلکه مردمی شجاع و رزمنده نیز بشمار میرفتند ، تسلیم را برای خود عار و ننگ دیدند ، دست بقبضه شمشیر بردند ، پس از جنگی خونین همه شریعت شهادت نوشیدند ، جز «کمب بن زید» که با بدن مجروح خود را بمدینه رساند ، و جریان را اطلاع داد .

این فاجعه جانسوز و بزرگ عالم اسلام مسلمانان را سخت ناراحت ساخت و مدت ها پیامبر پیادشدهای بئر معونه بود .

این دو حادثه جانگداز همگی از نتایج سوء شکست احد بود که جرأت قبائل اطراف را برای کشتن مسلمانان زیاد کرد .

غرض ورزی خاورشناسان

خاورشناسان که خراش صورت یک مشرک را پیراهن عثمان کرده و با اسلام و مسلمان میتازند ، و اسرار دارند که این آئین در سایه شمشیر پیش رفته است ، در برابر این دو حادثه رقت بار لب فرو بسته و کوچکتترین سخنی درباره آن نمیگویند .

در کجای جهان ، سپاه علم و دانش را از دم تیغ میگذرانند ، اگر آئین اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرده است ، پس این دسته های تبلیغی رای چه جان در کف نهاده و در راه نشر آئین اسلام جان می-پردند .

این دو حادثه نکات زنده و آموزنده ای دارد ، قدرت ایمان ، فداکاری و جانپنازی ، رشادت و شهادت آنها مایه تقدیر و باعث اعجاب و سر مشق برای مسلمانان است .